

## مسیر پر تضاد رنج سی ساله

شاهنامه، حماسه یگانه استاد توس، پدیده ادبی خاصی است که تجلی اندیشه‌های انسانی و پیشرو در قالب بهره‌گیری شگفت‌آور از ظرفیت‌های تصویری زبان فارسی قرن چهارم هجری در آن به آسانی، حاصل نشده است. تضادهای پرتعداد میان هدف و بینش شاعر از یکسو و شرایط اجتماعی، فرهنگی، مذهبی دوران او از سوی دیگر، باموفقیت‌آمیزترین شکل در این منظومه وحدت یافته است. این اثر، همچنین تجلی متعالی‌ترین اشکال توازن و تناسب‌سازیهایی فرم و محتوا در نوع هنری حماسه است. شاهنامه تلقی حماسی و هنرمندانه‌ای است از سرگذشت پیدائی انسان و زندگی او در ادوار مختلف تاریخی که با مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانیان ختم می‌گردد. اما خود ویژگی شاهنامه در اینست که محتوای آن در هر دوره می‌تواند به نیروی عظیم فکری و اجتماعی بدل گردد، همچنانکه انگیزه و هدف اصلی فردوسی از سرودن يك چنین منظومه‌ای در قرن ۴ بی‌گمان چشمداشت به این کیفیت خاص بوده است.

قدرت تعمیم‌پذیری عناصر هنری شاهنامه به گونه‌ای است که از هزار سال پیش تا اکنون و از اکنون تا هر زمان که بیداد و ستم و جهل و داد و عدالت و خرد رویاروی یکدیگر ایستاده‌اند، بی‌تردید این خصوصیت انکارناپذیر از آن زایل نمی‌گردد. پس شناخت منطق فکری و هنری شاهنامه جز با درک تضادها و درگیریهائی که فردوسی طی سی سال رنج عظیم سرودن اثر در ذهن و زندگی با آن دست به‌گریبان بوده است، امکان ندارد و دریافت این دشواریها نیز بدون بررسی دقیق زمانه شاعر و نقطه‌نظرهای او در برخورد با اسناد و مدارک‌کارش میسر نیست. وحدتی که منظومه فردوسی، سرانجام، در همه زمینه‌ها بدان‌دست یافته، شگرد هنری و ادبی و ژرف‌نگری فلسفی شاعر را ثابت می‌کند؛ اما این وحدت که امروزه هنگام مطالعه شاهنامه در کلیت اثر امری طبیعی می‌نماید، در واقع، نتیجه حل صورت مسئله یا صورت مسئله‌های بغرنج و بس دشواری بوده که هزار و اندی سال پیش در روند خلق حماسه پیش روی استاد توس قرار داشته است. عقاید فردوسی، هدفمندی کار هنری او، شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرن چهارم هجری و همچنین تم باستانی منظومه که بلحاظ تاریخی و بینشی، می‌بایست الزاماً از سوی شاعر اختیار می‌شد، زمینه‌های اساسی موجب تضاد در مسیر خلق شاهنامه بوده است. ناگفته پیداست که در درون هر يك از این زمینه‌های چهارگانه، اشکال کوچکتری از عوامل متضاد وجود داشته که فردوسی ناگزیر بوده برای برکنار داشتن منظومه‌اش از تعارض‌های درونی کلی و جزئی، اینهمه را به نوعی حل کند؛ از جمله‌اند تضاد میان عقاید دینی شاعر با باورهای سیاسی و اجتماعی او، تضاد میان تم باستانی منظومه که با رنگی از معتقدات مذهبی و آئینی ایران کهن در آمیخته است با معتقدات دینی خود شاعر، تعارض میان روح و پیام اصلی منظومه با رنگ خالص ایرانی

وزردشتی برخی روایات، رویاروی قرار داشتن مجموع اینها با اندیشه وخواست حاکمان و دین‌مداران زمانه او و ....

فردوسی شیعی مذهب بوده و به مبانی مذهب تشیع اعتقاد عمیق و استوار داشته، بدین اصل مسلم تاریخی ظاهراً هیچکس شبهه‌ای ندارد. در زمانه دشوار تفتیش عقاید، در عصری که محمود غزنوی با اتکاء به اقتدار دینی عباسیان انگشت در جهان کرده بود و رافضی می‌جست و قرمطی بردار می‌کرد ابرمسر دتوس در جای جای شاهنامه، هر کجا مقتضی دانسته ایمان خود را به پیامبر اسلام و حضرت علی (ع) مؤکد داشته است. اما آنچه شاهنامه را مبعوض اندیشمندان و شاعران مسلمان عصر خویش و حتی ادوار بعد گرداند و سراینده آن را تا سرحد تعقیب و طرد، تبعید و حتی قتل، رویاروی طبقه حاکمه و خلافت دینی سیاسی مستولی زمان قرار داد، نه در پوسته مزدائی و زروانی منظومه و سرگذشت شاهان و پهلوانان قدیم قوم ایرانی، که در ژرفنای پیام انسانی حماسه‌اش و در انطباق رمز گونه عناصر فکری و هنری آن با مسائل کلی انسان نه فقط قرن ۴ هجری که همه زمانها نهفته است. اندکی تدقیق در عمر هزار ساله شاهنامه، این حقیقت تاریخی را روشن می‌کند که برخورد خصمانه حاکمیت سیاسی و دینی جامعه با حماسه استادتوس در هر دوره بنا بر شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، کم و بیش، مشابه برخورد محمود غزنوی و اطرافیان او بوده و گذر به سلامت شاهنامه از تنگنای زمان را بایسد در پیوند مضمون شاهنامه با وجدان و عاطفه نسلهای آدمی جستجو کرد.

جدا از مسائل دینی که فردوسی و دیگر اقلیت‌های مذهبی عهد او را رویاروی سلطنت غزنه و خلافت عباسیان قرار می‌داده، انعکاس مسائل اجتماعی زمان در شاهنامه و جانبداری شاعر از آمال و آرمانهای مردم ستمدیده نمی‌توانسته مورد پسند عاملان ظالم شرع و عرف قرار گیرد. مشخصاً در قرون سوم و چهارم هجری زیر فشار روزافزون خراج و مالیات که به قول وقایع نویسان درباری «روستائیان را مانند گوسفند پوست می‌کنند» و قحطی‌های پی در پی یا تأمین سیورسات لشکر، بیماریهای واگیر مانند وبا، متروک گشتن آبیاری، روستاها بتدریج متروک و خالی می‌شد؛ تا آنجا که در عهد سلطنت سلطان محمود غزنوی، گروه، گروه گرسنگان در روستاها و شهرها جان می‌سپردند. فشارهای مداوم اقتصادی و اجتماعی، تضییقات طاقت‌سوز دینی و نژادی توده‌های وسیع مردم عاصی و گرسنه را به قیامهای کوچک و بزرگ برمی‌انگیخت. فردوسی بلحاظ اجتماعی به لایه‌های پائینی قشر «دهقانان» وابسته بوده است. بخش اعظم این قشر که بر اثر مخارج کمر شکن دولتی و مبالغ دائم التزاید خراج و مالیات از هستی ساقط شده و زمین‌های خود را از دست داده بودند یا خیل عظیم روستائیان آواره و گرسنه همدل و هماواز بودند. فردوسی در سالهایی که شروع به نظم شاهنامه می‌کند، دیگر یکسره از پایگاه اجتماعی سابق خود برکنده شده و در حال حاضر بگفته خودش در کار نسان جوین و هیزم اندک خویش هم درمانده و چشم امید به یاری دوستی مشفق داشته است. در یک چنین شرایطی است که استادتوس می‌کوشد

۱. تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض. چاپ دوم. انتشارات دانشگاه مشهد ص ۲۳۲.

حماسه‌ای به نظم در آورد کسد در آینه کردارهای پهلوانی آن، روح دردمند زمانه‌اش منعکس باشد.

اما اینکه فردوسی تاچه اندازه به مردم درمانده و ستم‌دیده در حول و حوش زندگی خویش و بطور عام تاریخ وفادار مانده و عمل به این وفاداری در شاهنامه چگونه به بهای تضاد غیر قابل حل میان او و حاکمان شرع و عرف زمانه‌اش منجر شده با بررسی اجمالی قرائنی چند به آسانی میسر است.

تاریخ سیستان که از جمله معدود ماخذ بسیار معتبر تاریخی است در این باره می‌نویسد: «بوالقسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز هم بر خواند. محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقسم گفت زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و بر رفت. ملک محمود وزیر را گفت این مرد که مرا به تعریض دروغزن خواند. وزیرش گفت بیاید کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت ورنج خویش ضایع کرد و بر رفت. هیچ عطا نیافته، تا به غربت فرمان یافت.»<sup>۱</sup> در واقع، سلطان محمود در بغض خویش به شاهنامه و رستم راه خطا نیموده بود. نه تنها محمود که هیچیک از شاهان اعم از پارسی، تازی، غز، تاتار و... که در مدار بسته تقدس سلطنت فردی، پشتوانه قدرت و نیروی خویش را در افلاک می‌دیدند نه بر خاک، نمی‌توانستند تصور کنند که منظومه‌ای همچون شاهنامه در حیطه قدرت آنان از حقانیت کاوه و رستم، سیاوش و مزدک و... سخن گوید؛ نغمه عدالت و داد از برای مردم سردهد، شاه ناسزاوار را از تخت بریز کشد و محضر زهد و عدل ربائی و مسخره ضحاکان با دستان به پینه نشسته آهنگری از میان توده‌های مردم از هم دریده شود. اصلاً این سخن مگر کفر نیست؛ و کفر به چیزی جز انکار خدا و سایه خدا می‌تواند تعریف گردد؟

اینکه برخی می‌گویند شاهنامه چون باز آفرینی تاریخ شاهان قدیم ایرانی است مورد رد و انکار سلطان محمود ترك نژاد قرار گرفته، غلط مشهوری بیش نیست و برای خلط مبحث جعل شده. به يك دليل خیلی محکم و در عین حال ساده و آن اینکه در همان زمان که شاهنامه کتاب ضاله معرفی شده بود و فردوسی از بیم سلطان غزنه به صورت مخفی زندگی می‌کرد، برادر و سپاه سالار محمود یعنی ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتکین، ابومنصور ثعالبی را به تدوین و تنظیم تاریخی که متضمن تاریخ قدیم و سرگذشت پادشاهان کهن ایران باشد، مأمور می‌کند و سالها پیش از نظم شاهنامه، طبری تاریخ مفصل عالم را از بسدو پیدایش تا زمان خودش، به شکل و شیوه زمان تألیف کرده و با بررسی غرر ثعالبی و آن بخش از تاریخ طبری که ظاهراً بوسیله بلعمی به فارسی نقل شده است می‌توان تضاد دیدگاههای فردوسی را با فرهنگ مسلط زمانه‌اش باز شناخت و دشواریهای ذهنی او را برای ایجاد وحدت موضوعی در منظومه‌اش درک کرد. مضمون این سه کتاب، گرچه از نظر اشمال بر

۱. تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۶.

مطالب تاریخی و اساطیری بالنسبه مشابه است اما آنچه سبب شده که دامنه نفوذ مطالب تاریخ طبری و غرر ثعالبی و کتب مشابه آن با همه اعتبار و ارزش تاریخی و ادبی ای که بر آن مترتب است، از مرز دوره خویش فراتر نرود و تنها به عنوان اسناد تاریخی در حوزه پژوهش، مورد توجه پژوهندگان تاریخ باشد و شاهنامه جدا از ویژگی های هنری و داستانی آن، مرزهای زمان را در نوردد و در میان وسیعترین توده های مردم در هر دوره نفوذ و اعتبار شایانی بیابد، در تفاوت نوع تأویل و تعبیر مؤلفان آنهاست از هستی تاریخی و اساطیری انسان. ثعالبی بیشتر و طبری، البته کمتر، در نقل ایستا، سطحی، اما مطمئناً جانبدارانه خود از وقایع تاریخی و سرگذشت پیشینیان، رسم و آئین کهن و سیره پادشاهان و امرا و طبقه ممتاز جامعه را نظمی خدائی و لایتغیری دانند. دین و سلطنت دو عنصر متجانس و لازم و ملزوم یکدیگر توصیف می شوند که خواست پروردگار و لاجرم نظام هستی بر سلطه و ثبوت آن استوار است. تقدیر مقدر و وظیفه بی چون و چرای چهار طبقه مردم یعنی جنگاوران، موبدان، صنعتگران و کشاورزان اینست که هر يك از طبقات به کار خویش پردازند و متعرض آن دیگری نشوند. هر گونه کوشش برای تغییر و جابجائی این نظم طغیان علیه مشیت الهی شمرده شده و کفر محض است. فردوسی زیر سقف تنگ و سربلندی چنین زمانه ای است که حماسه خود را - که تجلی قدرت و اختیار آدمی است - می سراید. در ضرباهنگ کلام او پهلوانان رویاروی ظلم و بیاداد به حرکت و سخن درمی آیند؛ قدرت شاهان و فتوای هیربدان را به پشیزی نمی خورند و در وقوف خردمندان آنان از زندگی، مرگ در ترازوی نام و ننگ سنگی درخور ندارد.

چنانکه گفتیم شاهنامه پدیده ادبی دوران تاریخی خاصی است، دورانی که خیزش های استقلال طلبانه مردم در بعد سیاسی و نظامی آن تقریباً فروکش کرد. و پویائی آرمانها و عواطف مردم ایران و تمایلات مبارزه جویانه جامعه در جبهه ادبیات و علوم سازمان می یافت. قرن چهارم هجری، آغاز دوران نوزائی (Renaissance) فرهنگی و بالندگی ادبیات بارور زبان فارسی است. در این عهد دانش و علوم رو به تعالی و فراز دارد. مجامع بزرگی از عالمان، شاعران و نویسندگان در دربار سامانی و غزنوی و در بارهای کوچکتر پدید آمدند و مباحثات شدید ادبی و علمی رونق و جاذبه خاصی یافت.

دانشمندان و اندیشمندی چون ابوعلی سینا، بیرونی و طبری همزمان با فردوسی می زیستند و دانش مردانی دیگر مانند زکریای رازی، فارابی، غزالی، خیام، ناصر خسرو، بیهقی و دیگران با اندک فاصله به همان دوران تعلق دارند. انوار درخشان ستارگان این کهکشان عظیم علم و ادب، تا قرنهای پس از مرگ آنان، به اعماق جوامع تاریک ادوار بعد نفوذ می کرد و بر فرهنگ و اندیشه دوره ای تأثیر بزرگ برجای می نهاد. در این میان زبان فارسی که پس از چند قرن تجربه، آزمون انسجام، قدرت ابلاغ و تصاویر، غنای واژگان و کارائی ادبی خود را در آثار رودکی، شهید بلخی بلعمی، دقیقی و... با موفقیت گذرانده است، همچون ابزاری نیرومند در دستهای ماهر فردوسی آماده عمل است. در همین دوران، چند

۱. نمی توان تصور کرد، زبان فارسی قرن چهارم هجری که در شعر رودکی، دقیقی، شهید و سرانجام ←

دهه پیش از آغاز سرودن شاهنامه به وسیله فردوسی، نهضت عظیمی برای گردآوری داستانها، روایات و اخبار کهن شفاهی و کتبی قوم ایرانی و تدوین و ترجمه آن به وجود آمد. گروهی از نخبه اندیشمندان، پژوهندگان و شاعران برای سامان دادن به این مهم دامن همت به کمر می زدند که حاصل کارشان چندین شاهنامه منثور و منظوم و کتبی چنددرباره برخی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی ایران باستان است. يك چنین عصری با این خصلت ویژه که معیارهای غول آسا در زمینه های گونه گون علوم و ادبیات برجای نهاده، دهقان زاده اندیشمند و متعهد توس و حماسه انسانی او به مثابه عالی ترین تجسم دوران تحول و نوزائی مطرح می گردد. منابع اصلی کار فردوسی، اخبار و روایات کهن ایرانی بوده که قرائن مستدل و کافی درچندی و چونی اکثر آنها، تاکنون به دست ما نرسیده است. اما آنچه مسلم است اینکه شاعر چه در آغاز رنج سی ساله سرودن منظومه و چه در خلال آن، مدت زمانی بالنسبه دراز، صرف بازیابی تدوین و طبقه بندی این منابع کرده و در این رابطه تنگناها و دشواریهای بسیاری را با موفقیت کامل از سر گذرانده است. که بدون تردید یکی از زمینه های مهم ایجاد تضاد در مسیر آفرینش شاهنامه، به ناهماهنگی و گاه حتی تعارض آشکار بخشی از همین مواد و منابع اولیه کار با هدف اصلی شاعر از خلق يك چنین منظومه ای ارتباط می یابد. نکته ای اساسی که در رابطه با بازیابی اخبار کهن از سوی فردوسی و موضوع قرار دادن اسطوره های کهن باید بدان اشاره شود اینست که بازگشت شاعر به گذشته مفهومی واپس گرایانه نداشته و به معنی چشمداشت به گذشته و آرزوی تحقق یافتن آن در حال نیست. غوررسی فردوسی در انبوه روایات باستانی به معنی جستجو و کشف عناصر زنده، پویا و مثبت گذشته است برای انعکاس بخشیدن به واقعیت های ملموس زمان حال. رساندن مفاهیم اساطیری و تاریخی پراکنده و بی هدف کهن است به سطح پیامی هدفدار و نوین حماسی. چنین است که علی رغم نظر معاندان کوتاه بین، گذشته برای شاعر هدف نیست، بلکه وسیله ای است برای ساختن حال و یاری به آینده. از اشاره های پراکنده فردوسی در شاهنامه و از شواهد متعدد تاریخی مربوط به عهد شاعر، چنین برمی آید که در شرایط خاص زمان شاعر وظیفه او به عنوان خالق عالی ترین نوع منظومه حماسی و تکمیل کننده کار خداینامه نویسان و شاهنامه سرایان پیش از خود، سخت دشوار و ظریف بوده است. فردوسی شیعی مذهب می باید تم (Theme) و مضمون (Sjet) نوع ادبی مورد نظر خود را به گونه

→ فردوسی به يك چنین ظرفیت و بلاغت قابل تحسینی رسیده فاقد پیشینه و تجربه ادبی قبلی بوده است. این احتمال که اسناد ادبی و احیاناً علمی زبان فارسی مربوط به حداقل دو سده قبل از فردوسی، به دلایلی نامشخص، تا کنون به دست ما نرسیده است، بیشتر قابل توجیه است. قرآن مترجم قدس که به همت آقای دکتر علی رواقی و چند تن دیگر از پژوهشگران صاحب نام متن در سال ۱۳۶۴ ش. چاپ و نشر شده، سندی است که تا اندازه ای این فرضیه را تأیید می کند. نشر فارسی ترجمه این قرآن کهنه بسیار بدیع است که با کوشش قابل تصمین و مشقت باری احیاء و به شکل بسیار نفیس در دو مجلد چاپ و صحافی شده است. نشر ترجمه از دید آقای دکتر رواقی ظاهراً از متن ترجمه تفسیر طبری کهنه تر می نماید. رگ به مقدمه مفصل و ممتع دکتر رواقی در جلد اول قرآن قدس از انتشارات بنیاد فرهنگی محمد رواقی.

حماسه از میان انبوه روایات، اساطیر و اخبار کهن کتبی و شفاهی پراکنده که بیشتر به باور آئین مزدائی، بینش کهن زروانی و دیگر علقه‌های ذهنی ایرانیان باستان درآمیخته است، به شیوه‌ای برگزینده که به هر حال تعارض آن با معتقدات مذهبی خود او و با گرایش‌های مذاهب دیگر اسلام، که شبهه‌ای از آن بینش حکومت مقتدر محمود غزنوی هم هست، آشکار نباشد. رسیدن به یک وحدت ادبی و فکری متجانس و متعادل، از میان اینهمه تعارض فرهنگی، مذهبی، آئینی و سیاسی شگرد ادبی و اوج دریافت هنری فردوسی را مدلل می‌دارد.

شاهنامه آمیزه‌ای است از اسطوره و تاریخ. فردوسی در کنار نظم شاهنامه به عنوان یک اثر حماسی کوشیده نوعی تاریخ هم تدوین کند. حماسه و تاریخ او، اما، می‌بایست مبتنی بر روایت‌ها، اخبار کهن و رویدادهای خاص ایرانی باشد تا بتواند کارآئی القاء مفاهیم مورد نظر شاعر را در زمان حال بیابد. از این رو برخورد فردوسی با کارمایه حماسه‌اش همراه با وسواس و دقت بسیار بوده است. هدفمندی کارشاعر در گزینش برخی از روایات و کارنامه‌های کهن ایرانی و نادیده گرفتن برخی دیگر، بجز این، با محدودیت مهم دیگری نیز همراه بوده و آن پرهیز از اخبار و اساطیر ناخالص و به اصطلاح آمیخته است. به نظر می‌رسد پرهیز فردوسی از اینگونه منابع، عمدتاً ترس از سرگردانی در گستره بسی- انتها و ناشناخته‌ای بوده که به سبب عدم وقوف کافی به آن، او را از هدف اساسی کارش دور می‌کرده و یا اینکه حداقل، به یکدستی و یکپارچگی اثر لطمه می‌زده است. البته، طرح این مطلب بدین معنی نیست که فردوسی در شاهنامه، مطلقاً، از لغزش و سردرگمی بر کنار مانده است؛ زیرا در جای جای شاهنامه اغتشاش و ناهماهنگی‌هایی وجود دارد که، نوعاً، به تحریرهای سه‌گانه منظومه از سوی شاعر و یا دخل و تصرف کاتبان نسخ در ادوار بعد ارتباط ندارد؛ مانند نقل دو داستان یا مضمون واحد و با خاستگاه‌های قومی متفاوت در دو موضع نامتناسب، یک واقعه معین و مشخص که به چند شخصیت نسبت داده شده، تکرار بی‌پهلو و ملال آور چند سرگذشت، انطباق بی‌مورد و نامفهوم شخصیت‌های ایرانی و سامی با یکدیگر، پریدن از یک واقعه به واقعه دیگر بدون هیچگونه تمهیدی، تمایل به آوردن خوارق عادات و کردارهای پهلوانی چند شخصیت اساطیری به یک پهلوان؛ همراه با نمونه‌های دیگر که در سطور آتی به مناسبت به برخی دیگر اشاره خواهد شد با شیوه داستان پردازی و منطق موضوعی حاکم بر کل شاهنامه و هدفمندی کار شاعر، بهیچوجه تجانس و هماهنگی ندارد. البته، بدیهی است که این نوع لغزش‌ها به نسبت کل شاهنامه بسیار ناچیز بوده و هیچگاه نمی‌تواند از قدرکار دقیق و عظیم فردوسی بکاهد و در نهایت به وحدت موضوعی و هنری و تعادل کلی منظومه او لطمه بزنند.

فردوسی در کارمایه منظومه‌اش بهیچوجه دخل و تصرف نکرده است منابع کهن عمدتاً با همان اشکال روایی اصیل خویش به کارگاه هنری او وارد شده و نظم حماسی یافته است.

---

۱. درباره تحریرهای سه‌گانه شاهنامه ر. ک به مقاله اسطوره آتش به قلم نگارنده این سطور در کتاب «شاهنامه شناسی» از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی سال ۱۳۵۶ ص ۱۷۰-۱۸۷.

کار بزرگ ادبی و تعهد انسانی شاعر در آغاز کار نه جرح و تعدیل روایات مورد استفاده و یا تجزیه و جابجائی عناصر آن برای القاء پیام خویش، بلکه اعمال دقت و سواس گونه در گزینش آن دسته از منابعی بوده که با معیارهای کار او همخوانی داشته است. از این رو اگر روایتی اصیل و مشهور در شاهنامه مسود استفاده قرار نگرفته و یا تفاوتی میان داستانهای فردوسی با برخی از اشکال اصیل و کهن آن دیده می‌شود، علت آن دروهله نخست به هدفمندی کار شاعر باز می‌گردد و بعد به وجود چندگانگی در فرم يك روایت - چه شفاهی و چه کتبی - در دستمایه او. اینکه چرا روایت بسیار مشهور و پر معنی آرش کمانگیر و اخبار بهمن، برزو، فرامرز، بانوگشسپ داد، گرشاسپ و... در شاهنامه نیامده، یا داستانهای رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، دوازده رخ، سیاوش و... در چارچوب روایتی خاصی نقل شده که با روایت‌های دیگر این داستانها بعضاً چندان همخوانی ندارد، از این زاویه قابل تبیین است. همچنین است نکات دیگری از قبیل اطلاق اعمال پهلوانی و خوارق عادات يك پهلوان در اسطوره‌های دینی به پهلوان یا پهلوانانی دیگر در منظومه حماسی شاهنامه مانند گرشاسپ اساطیر دینی و رستم و سام شاهنامه، تجسم منفی از سیمای مثبت پهلوانان اخبار دینی مانند گشتاسب و کیفیت داستان دوسپند در اسطوره و حماسه و... بدیهی است آن چه به عنوان کارمایه مسود استفاده و استناد شاعر بوده، بلحاظ فرم و محتوا، نه تنها با شکل اولیه اساطیری و هسته روایتی نخستین آنها، بلکه با انواع تحول یافته این روایات در مراحل مختلف تکامل آن، یکی نبوده است. زیرا سرگذشت‌ها، داستانها و شخصیت‌ها؛ آنان که دارای يك هسته رئالیستی محکم هستند، البته کمتر و آن دسته که یکسره از تصورات، عواطف و تمایلات طبقات و اقشار اجتماعی در دوره معینی از تاریخ زاده شده‌اند، طبیعتاً بیشتر «در اثر انسبوهی از احساسات و بازتابهای از پیش پرداخته ذهنی که با گذشت زمان دور و بر آنها را گرفته، محو شده و به جای آن چهره‌ای دیگر از روی الگوی طبایع قدیم و نگاره‌های دیرین پرداخته شده است.»<sup>۱</sup> این اخبار و داستانها، چنانکه اشاره شد از آنجا که بازتاب منافع و خواسته‌های قشر یا طبقه‌ای خاص از جامعه در مسیر پرپیچ و خم تکامل تاریخی است، در پشت قشر ضخیم رسوب علائق و عواطف ذهنی و فرهنگی، سیمای سهمگین کشاکشهای طبقاتی و تضادهای اجتماعی میان نو و کهنه، حق و باطل در هر دوره به وضوح قابل تشخیص است. فردوسی بنا بر وقوف خویش از تاریخ، در قرن چهارم هجری، در مرکز دورانی که بیداد و ستم اجتماعی، نژادی و ملی با بهانه‌ای خداپسندانه عمومیت داشته، نمی‌توانسته است به تقابل میان خیر و شر، حقیقت و باطل که در بطن اساطیر و اخبار تاریخی جریان داشته، بی‌اعتنا بماند و اخبار و کارنامه ستمگران و ظالمان را از روایات و افسانه‌های ستمدیدگان و دردمندان تمییز نهند و اثریگانه خود را از این منازعه برکنار دارد. در این زمینه می‌توان نوع روایت فردوسی را از اسطوره کاوه آهنگر، ضحاک، جمشید، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، مزدك، بوزرجمهر، بهرام چوبینه و... با روایت‌های متعدد دیگری که از این داستانها به اشکال

۱. بهمن سرکاراتی؛ بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، شاهنامه‌شناسی ۱ ص ۱۰۰.

مختلف در قرن چهارم هجری وحتى چند دوره بعد رایج بوده مقایسه کرد تفاوت بنیادی نظرگاه فردوسی با دیدگاههای محافل مذهبی و حکومتی قبل وحتى بعد از اسلام ایران روشن شود. برای توضیح مطلب می توان به نهضت عظیمی که در دهه های آغاز قرن چهارم هجری - چندین سال پیش از آغاز سرودن شاهنامه بوسیله فردوسی - جهت گردآوری، تدوین و بعضاً نظم روایات ملی و نامه های باستان آغاز شده بود، اشاره کرد. دستاورد این نهضت که می توان آن را فرایند طبیعی و منطقی نوزائی عظیم فرهنگی و علمی آن عصر در حوزه ادبیات و تاریخ شمرد، بی تردید بعدها مورد مطالعه و استفاده فردوسی قرار گرفته است. اما چنانکه گفتم دید فردوسی و نوع برخورد او با کارنامه های باستان و اخبار کهن با نظرگاه مدونین این روایات وحتى شاهنامه سرایان پیش از او تفاوت اساسی داشته است. فسی المثل، فردوسی اگر چه شاهنامه ناتمام دقیقی را که متضمن سرگذشت پادشاهی لهراسب و ظهور زردشت است، عیناً در شاهنامه نقل کرده، لیکن بی تردید نه اسفندیار و گشتاسب دقیقی، همان اسفندیار و گشتاسب فردوسی است و نه میان رستم، زال و سیستانی که دقیقی در ۱۰۱۸ بیت شاهنامه خود تصویر کرده با آن فردوسی کمترین وجه تشابهی می توان یافت.

دقیقی در گشتاسب نامه خود، علناً هوادار مذهب زردشت و عملکرد خشن گشتاسبیان در اشاعه دین بهی است. از اسفندیار پهلوان دین بهی و رزمه های مذهبی او با بت پرستان با تکریم و تجلیل یاد می کند؛ در حالیکه مجادلات مذهبی و تعصبات نژادی برای فردوسی نه تنها کوچکترین جاذبه ای نداشته، بلکه او می کوشیده تا حد امکان در شاهنامه از تنگناهای اینگونه مسائل با ظرافت بگذرد. به قول «نولدکه» «دقیقی بیش از فردوسی به دشمنی با بت پرستان که اسفندیار بت های آنها را می سوزاند، می پردازد. مجادله بر سر مذهب برای فردوسی لذت بخش نبوده است.»<sup>۱</sup> بررسی هزار بیت دقیقی از این دیدگاه، به روشنی نشان می دهد که برخورد سراینده گشتاسب نامه - که ظاهراً زردشتی مذهب هم بوده است - با آئین زردشت، دقیقاً همان برخورد متون مذهبی زردشتیان است و نقش گشتاسب، اسفندیار، جاماسب و دیگر شخصیت های منظومه او، بتقریب، همان نقش مثبت و مقدسی است که در آثار دینی زردشت برای اینان قائل شده اند. آن چه از منطق فکری حاکم بر هزار بیت دقیقی برمی آید این نکته اساسی است که اگر دقیقی شاهنامه خود را به پایان می رساند، مطمئناً نظرگاه اساسی او در منظومه اش با دیدگاه فردوسی تفاوت ماهوی و عمده پیدا می کرد؛ چنانکه در محدوده همین منظومه ناقص نیز این تعارض آشکار به صراحت دیده می شود.<sup>۲</sup>

ظاهراً آن انگیزه های اصیل و عمده ای که از اعماق نیازها و مصالح تاریخی جامعه ایرانی در قرن ۴ می جوشید و بر انگیزاننده فردوسی در سرودن شاهنامه بوده، برای دقیقی بلخی و اکثر خداینامه نویسان و شاهنامه سرایان وحتى مورخان معاصر استاد توس مفهوم

۱. تئودور نولدکه، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر سپهر، تهران ۱۳۵۱ ص ۴۶.

۲. ر. ک به: شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ج ۶.



نبرد و یا اینکه حداقل در برابر آن تعهدی احساس نمی‌کردند. بررسی حتی اجمالی منطقی که بر تفکر و پرداخت عناصر و اجزاء داستانی شاهنامه حاکم است، نشان می‌دهد که یک چنین مسئولیت انسانی‌ای در کنار دیگر معیارهای مهم فردوسی، در برخورد با مواد خام منظومه از آغاز تا پایان، در مد نظر شاعر بوده است. برای نمونه داستان رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی که به اعتقاد من یکی از ژرف‌ترین و زیباترین داستان‌های حماسی جهان است، می‌تواند به عنوان بهترین مثال جهت تبیین این نقطه نظرهای متعارض مطرح گردد. زیرا همانطور که گفتیم کار آکتر گشتاسپ، اسفندیار، رستم، زال و فلسفه نبرد شهزاده روئین تن با رستم؛ از دید طبقه حاکم و راین بهدینی به صورتی مطرح بوده و تبلیغ می‌شده و ازدید مردم عادی و روان جمعی جامعه در مسیر تحول روایات، به گونه‌ای دیگر. بنابراین در میان روایت‌های متعددی که از نبرد رستم با اسفندیار در عهد فردوسی مشهور بوده، آن فرم از داستان جواز ورود به کارگاه هنری شاعر را دریافت داشته که هسته‌اساسی و چهارچوب فکری آن، زیر فشار غرائض و خواسته‌های یکسویه و ضد مردمی اقلیت حاکم و مزدوران روحانی آنان، مخدوش نشده باشد. اصالت روایت که یکی از مهمترین معیارهای فردوسی در گزینش داستانهای مناسب برای شاهنامه بوده است، بیشتر از این زاویه باید مورد توجه و دقت قرار گیرد.

شاهنامه فرایند روندشوار و طولانی کار خلاقه هنری از یکسو و ظرافت‌های فکری و فلسفی از سوی دیگر است. فردوسی می‌کوشیده از میان انبوه اخبار و روایات پراکنده، ناقص و احیاناً مخدوش و تحریف شده، مناسب‌ترین آن را برگزیند؛ ناهمواریها را هموار سازد؛ جاهای خالی را پر کند و سپس اینهمه را در یک سیر منطقی به یکدیگر پیوند زند و میان مفاهیم مجرد ارتباط درونی فکری و وحدت داستانی برقرار سازد. سی سال رنج و دشواری آمیخته با فقر و محرومیت، برای نظم منظومه‌ای در کمیت حجم و در کیفیت متعالی شاهنامه که در یک وحدت و تمادل موضوع، پیامی انسانی را به خواننده القاء کند، اندیشه‌ای سخت مسؤولانه و خلاقیتی استثنائی می‌طلبد. فردوسی در استفاده از کارمایه اثرش هر واحد داستانی و هر عنصر اساطیری را در ترکیب اصلی یک منظومه یکپارچه حماسی، مورد نقد و توجه قرار داده و هر سرگذشت بر بستر عمومی تاریخ نانوشتن قومی و ملی متصور بوده است. «استار یکف» عقیده دارد «هنگامی که چنین به نظر می‌رسد که فردوسی از گذشته کهن و گاهسی اساطیری سخن می‌گوید، وضع موجود زمان و واقعیت زنده معاصر در منظومه‌اش منعکس است.»<sup>۱</sup> در همین رابطه باید تکرار کنیم که در نهایت آنچه امروز از مجموع شاهنامه برمی‌آید، اینست که چه هنگام جستجوی دقیق در منابع کتبی و شفاهی در آغاز کار و چه در طی مراحل خلق شاهنامه، امکان کاربرد حماسی اثر و قابلیت تبدیل عناصر آن به نیروی مقاومت مردم در تصادمهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، همچون دغدغه‌ای دردناک در ضمیر آگاه و ناآگاه شاعر حضوری فعال داشته است. چنین است که می‌بینیم

۱. ا. استاریکف، فردوسی و شاهنامه. ترجمه رضا آذرخشی [چاپ دوم]، سازمان کتابهای جمعی تهران ۱۳۴۶ ص ۲۵۷.

مبارزه و مرگ در سراسر منظومه او که در طنین فلسفی قالب حماسه، به تکرار توصیف می‌گردد، بخودی خود، نه گرایش به نوعی زیبایی‌شناسی انتزاعی هنری و ادبی است و نه حتی در خدمت ساختمان و مضمون يك داستان یا يك واقعه پهلوانی، پنهانی. همه این عناصر برجسته تراژیک و دراماتیک در بستر حرکت کلی منظومه در خدمت تعهد شاعر و نوع نگرش او به هستی، انسان و تاریخ مطرح می‌گردد.

از قرائن خارجی متعددی که پژوهشهای تاریخ ادبیات و دیگر رشته‌های مشابه در دسترس ما قرار داده و نیز از دیگر آثار ادبی و تاریخی بازمانده از عهد فردوسی چنین برمی‌آید که سواس فردوسی در جستجو و گزینش مواد خام مورد نظر و کیفیت نظم بخشیدن به این اجزاء پراکنده، تحت تفکری خاص و فرم ادبی معین، تا پیش از او امری بی سابقه بوده و نیاز به اهل بیت ادبی و شناخت عمیق فرهنگی داشته است. پیش از نظم شاهنامه بوسیله فردوسی، در دورانی که حماسه به عنوان يك فرم ادبی خاص رایج بوده، تقریباً هیچیک از آثاری که با منظومه فردوسی از دید موضوع و سبک اشتراك داشته‌اند، قابل مقایسه با شاهنامه نیستند. تنها کارجدی پیش از فردوسی که می‌تواند بلحاظی با شاهنامه مقایسه گردد همان گشتاسپنامه دقیقی است که آنهم نه تنها بلحاظ کیفیت‌های هنری و ادبی و بینش جاکم بر مضمون در سطحی بسیار نازل‌تر از شاهنامه قرار دارد، که از دید کمیت نیز قابل توجه نبوده و حجم آن تقریباً کمی بیش از  $\frac{1}{50}$  شاهنامه است. به دیگر سخن، استفاده از روایات کهن

ایرانی و تحقق آن در منظومه‌ای با حجم ادبی و کیفیت ادبی شاهنامه فردوسی که بتواند در کلیت منسجم فکری و یگانگی داستانی خود ضرورت تاریخ و روح زمان خویش را منعکس کند، با شاهنامه آغاز می‌شود و با همین اثر نیز پایان می‌یابد.

بررسی حتی اجمالی حماسه‌های سده‌های بعد از فردوسی، که طبعاً هر يك مهر شرایط اجتماعی، فکری سیاسی و... دوره خود را بر پیشانی دارند نه تنها قابل قیاس با شاهنامه نیستند بلکه اکثر آنها کاریکاتورهای مضحک از حماسه بوده و سراینده‌گان آن به هیچیک از موازین حماسه سرائی، و حتی شاعری، وفادار نمانده‌اند. بی‌تردید آن کیفیت و سبزه‌ای که مسردم همه اعصار پس از فردوسی را برمی‌انگیخت تا پاسخ تمایلات، عواطف و سرخوردگی‌های فردی و اجتماعی خود را در طنین کلام استادتوس باز یابند، در انسانیت بی‌زمان و مکان شاهنامه و در لحن مبارزه جوانه و هنرنمندی کردن سراینده آن نهفته است. از قرائن تاریخی چنین برمی‌آید که تصور تحقق یافتن روایات پراکنده با مفاهیم مجرد و گاه متضاد در يك منظومه منسجم با وحدت فکر، فرم و محتوای حساب شده، نه تنها برای ذهنیت حوزه خواص در عهد شاعر بلکه برای محافل ادبی ادوار بعد نیز کاری شگفت آور و غول آسا بوده است. در ادوار بعد از فردوسی در پیوند مستقیم با شرایط تاریخی، دید و تلقی جامعه نسبت به حماسه سرائی و مفاهیم حماسی دگرگون می‌شد. یگانگی میان آمال و نیازهای قومی و ملی جامعه و آثار حماسی اصیل که در راستای این مصالح خلق می‌شدند، بتدریج تجزیه و متفرق می‌گردید. خود ویژگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرن چهارم که خود نتیجه مسیر طولانی و قهرمانانه چند قرن کشش و کوشش جامعه ایرانی، علیه ظلم و

بیداد و نابرابری اجتماعی. و نژادی خلفای عباسی و سلاطین نظر کرده‌آنان بوده، دردوره‌های بعد از محتسوی تاریخی و فرهنگی اش تهی می‌گردید. این خلا فکری و رکود سیاسی می‌بایست با ارزش‌های ادبی و اندیشگی دوره‌ای خویش پر شود. نوعی تصرف گوشه‌گیر و عرفان منفی که با تصورات بیمارگونه از وقایع و کشتارهای مذهبی گذشته در آمیخته است به جای جوشش و تپش خوئی زنده و پر جلا در رگهای جامعه جاری می‌گردد. منازعات خشن و خونین فرقه‌ای و نبردهای سهمگین بر سر قدرت اجتماعی و سیاسی، در شاخه‌ها و محافل متعدد دینی و مذهبی، جبهه‌های سالم، گسترده و حقیقت‌جوی نبرد میان خیر و شر را مغشوش و آلوده می‌کرد.

روایات، افسانه‌های قومی و نژادی در آمیخته با داستانهای عامیانه چند ملیتی و اسطوره‌های نژادی و مذهبی، سروده می‌شد و به عنوان منظومه‌های حماسی در باور مردم جای می‌گرفت. رواج روایات و حماسه‌های مذهبی، اخلاقی و داستانهای عامیانه در قرون ۵، ۶، ۷، ۸، کوششی طبیعی برای پر کردن خلا موجود در ذهنیت جامعه و نتیجه منطقی زوال ارزش‌های اصیل حماسی قرن چهارم هجری است. در یک چنین شرایطی، طبعاً نقطه نظرهای سراینده شاهنامه و دلایل به وحدت رساندن دشوار عناصر درونی و بیرونی در کلیت اثر، معنا و مفهوم نداشت. در این ادوار با شاهنامه، بیشتر، نه به عنوان یک کل ادبی و فکری منسجم و واحد، بلکه به صورت مجموعه‌ای از روایات و اساطیر کهن ایرانی برخورد می‌شد که هر یک به تنهایی از شهرت و جاذبه‌ای خاص برخوردار است. آن سیر منطقی حوادث و سرگذشت‌های شاهنامه و آن ارتباط درونی و استوار میان مفاهیم اسطوره‌ها و روایات، به درک و فهم، حتی خواص، در نمی‌آمد. تحقیقاً، فردوسی خود به کار برد و نفوذ روح منظومه خویش در ذهنیت زمان، بیش از همه واقف بوده و تأثیر عظیم و نوین وحدت موضوع و هویت یگانه الفاظ پراکنده را در جای جای شاهنامه، به اقتضای موضوع، مؤکد داشته است. در خطبه داستان سیاوش می‌خوانیم:

ز گفتار دهقان کنسون داستان تو برخوان و بر گوی با راستان  
 کهن گشته این داستانها، زمن همی نو شود بر سر انجمن؟

در اواخر شاهنامه، شاعر نگران مرگ و نسا تمام ماندن کار عظیم خویش است. در خلال آن چند بیتی آورده که خصوصیت اثر و محدوده موضوعی آن چنین وصف شده است:

۱. برای مثال اسدی توسی سراینده منظومه بالنسبه قابل توجه گرشاسپ‌نامه در نیمه قرن پنجم هجری و نظامی گنجوی شاعر خنجر در قرن ششم هجری با همه وقوف و آگاهی، چنانکه از آثارشان برمی‌آید، با هیچیک از درگیرها و تضادهای سی‌ساله فردوسی در مسیر خلق شاهنامه، همدل و آشنا نبودند. نقطه ضعفها و نقاط قوتی که هر یک از این دو شاعر بزرگ در جای جای اثر خود، به شاهنامه نسبت داده‌اند، حاکی از بی‌اطلاعی و عدم وقوف مطلق آنان از حماسه و منطق حماسه سرائی قرن چهارم هجری است.
۲. داستان سیاوش، تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی. از انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۴ بیت ۸ و ۹.

زمان خواهیم از کردگار زمان  
 که این داستانها و چندین سخن  
 ز هنگام کی شاه یا یزدگرد  
 و سرانجام شاعر آخر بظاهر ناخوش شاهنامه خود را با احساسی ژرف از امید  
 پویا و خوش بینی سازنده، حسن ختام می بخشد و ایمان به جاودانه ماندن نام خویش را،  
 بدرستی مؤکد می دارد:

چو این نامور نامه آمد به بن  
 از آن پس نمیرم که من زنده ام  
 هر آن کس که داردش و رای و دین  
 پس از مرگ بر من کند آفرین؟  
 بر خوردهای عاطفی، اما، نادرست خوانندگان شاهنامه در ادوار بعد، دخل و تصرف

ناروای کاتبان نسخ که ابعاد آن در تناسب با شرایط تاریخی عهد ناسخ و مضمون هر بخش  
 از شاهنامه، متفاوت بوده است، بیشتر از نامفهوم بودن زمینه های خلق اثر و نقطه نظرهای  
 صاحب اثر، نشأت می گیرد. کاتبان نسخه ها و بعضاً علاقه مندان شاهنامه هنگام استنساخ یا  
 مطالعه آن اگر محفوظات و تلقی های خاص خود را از اساطیر، تاریخ و حماسه در کلام  
 فردوسی نمی یافتند بدان الحاق می کردند و اگر داستان، شخصیت و حتی یک بیت یا کلمه با  
 خواسته و اعتقادشان همخوانی نداشت تغییرش می دادند و یا یکسره حذفش می کردند. در  
 نهایت در نوع افزایش و کاهش و جرح و تعدیل های قبیح و مبتذل نسخه های شاهنامه در ادوار بعد  
 نیز رد پای تفکر دوره ای از حماسه کاملاً مشهود است چرا که انحطاط مفاهیم حماسی در  
 قرن ۶، ۷، ۸ و ۹ و دور شدن ذهنیت جامعه از زمینه های شکل گیری و تکوین یک اثر  
 حماسی اصیل، زمینه های رنج سی ساله خلق شاهنامه را برای اندیشه های تاریخی این سده ها  
 گم کرد و این بیگانگی به صورت تغییر نسخه های شاهنامه و جرح و تعدیل آن بسته به پسند  
 هر دوره بازتاب وسیع یافت.

۱. شاهنامه فردوسی چاپ مسکو جلد ۸ ص ۳۵۴-۴۲۸۲-۴۲۸۴.
۲. شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، جلد ۹ ص ۳۸۲ ابیات ۸۶۳-۸۶۵.

